مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما

و خدایی که در این نزدیکی است

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

و خدایی که در این نزدیکی است

نویسنده:

مریم سقلاطونی

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

و خدایی که در این نزدیکی است

مشخصات کتاب

سرشناسه : سقلاطونی، مریم، ۱۳۵۴ - ، گردآورنده

عنوان و نام پدیدآور : و خدایی که در این نزدیکی است: خداشناسی در شعر کودک و نوجوان ... / مریم سقلاطونی.

مشخصات نشر : قم: صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، مرکز پژوهشهای اسلامی، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۹۶ ص.

فروست : مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما؛ ۱۱۷۴.

شابک : ۱۰۰۰۰ ریال : ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۴-۰۶۳-۰

موضوع : شعر فارسی -- قرن ۱۴ -- مجموعه ها

موضوع : خدا-- شعر

شناسه افزوده : صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران. مرکز پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : PIR۴۱۹۰/س۷۶و۳ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : ۸فا۱/۶۲۰۸

شماره کتابشناسی ملی : ۱۲۰۷۶۱۳

ص: ۱

اشاره

پیش گفتار

به تماشا سوگند

و به آغاز کلام...

به نام او که زیباترین کلمه در کتاب هستی است.

او که خدای زیبایی هاست...

او که همیشه هست...

«... و خدایی که در این نزدیکی است»، دفتر شعر شاعران امروز با موضوع خداشناسی است. این دفتر مجموعه ای گردآوری شده از شعر شاعران در مجله های «سلام بچه ها»، «پوپک»، «قاصدک»، «سروش نوجوان»، «سفید» مجموعه شعرهای چاپ شده است. با سپاس فراوان از شاعران گرانقدری که ما را در تنظیم این مجموعه یاری کرده اند، این دفتر به تمام برنامه سازان گروه کودک و نوجوان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران تقدیم می شود.

آذر ۱۳۸۶

مریم سقلاطونی

ص: ۴

بخش اول: شعر نوجوان

صدای پای آب / سهراب سپهری

... و خدایی که در این نزدیکی است

لای این شب بوها

پای آن کاج بلند

روی آگاهی آب

روی قانون گیاه

من مسلمانم

قبله ام، یک گل سرخ

جانمازم، چشمه

مُهرم، نور

ص: ۵

دشت، سجاده من

... من نمازم را وقتی می خوانم

که اذانش را باد، گفته باشد سر گل دسته سرو

من نمازم را

پی «تکبیره الاحرام» علف می خوانم

پی «قد قامت» موج

کعبه ام بر لب آب

کعبه ام زیر اقاقی هاست

کعبه ام مثل نسیم، می رود باغ به باغ،

می رود شهر به شهر

«حجرالاسودِ» من روشنیِ باغچه است...

سلام / شاهین رهنما

سلام بید، سبز است

سلام رود، آبی است

سلام گرم خورشید

بلند و آفتابی است

سلام ابر خیس است

سلام ماه، روشن

سلام چشمه شاد است

بیشه خنده من

سلام مرغ حق، حق

سلام باد، هوهو

سلام غنچه مخفی است

میان خنده او

خدای روشنی ها

خدای مهر و لبخند

تمام جنگل از دور

سلام می فرستد

نامه / محمد عزیزی

ص: ۷

برای خدا نامه خواهم نوشت

صمیمی تر از بوی باران و خاک

نسیم دعا عطر این نامه را

سحر می برد سوی آن خوب و پاک

خدایا! ببین اولِ نامه ام

گل نام خوب تو کرده طلوع

چه شهد خوشی در گل نام توست

همان شهد شیرین «شین» شروع

... تو بودی و اصلاً نبودیم ما

تو ما را صدا کردی و ما شدیم

در آغاز، ما قطره بودیم و تو

به ما لطف کردی و دریا شدیم

... تویی ناشر هرچه خوبی خدا

که مهر و صفا منتشر می کنی

تو امضا نداری، ولی هرچه را

«به نام خدا» منتشر می کنی

خدایا! من و بچه های محل

همیشه به شوق تو پر می زنیم

همه دسته جمعی - سبک بال و شاد

به مسجد - به باغ تو - سر می زنیم

برگ درختان سبز / محمود کیانوش

ص: ۹

سعدی شیرین سخن

گفت: به فصل بهار

«برگ درختان سبز

با خط رخشان سبز

هر ورقش، دفتری است

معرفت کردگار»

معرفت کردگار

دیدن این عالم است

زنده بیدار باش

چشم خریدار باش

خوب، جهان را ببین

هرچه ببینی، کم است

بر ورق سبز برگ

خط خدا را بخوان

ص: ۱۰

زمزمه آفتاب

نغمه شیرین آب

نشر دل انگیز خاک

شعر هوا را بخوان

«برگ درختان سبز

در نظر هوشیار»

آینه رازهاست

جلوه روی خداست

«هر ورقش، دفتری است

معرفت کردگار»

ص: ۱۱

صبح / محمد عزیزی

صبح یعنی یاکریم

یاکریمی روی سیم

یاکریمی مهربان

دوست با یاس و نسیم

صبح یعنی آفتاب

در میان حوض آب

خنده ماهی به نور

یک سلام و یک جواب

صبح یعنی دست باز

لحظه راز و نیاز

اشک های مادرم

توی باغ جانماز

صبح، خوب و باصفاست

ص: ۱۲

بهترین وقت دعاست

دوست دارم صبح را

صبح، لبخند خداست

چرخ بزرگ / وحید نیک خواه آزاد

پیرزن گفت: چرخ نخ ریسی

مثل چرخ عظیم این دنیاست

گردش این، به دست لاغر من

آن، به دست خدای بی همتاست

اگر از کار خویش وا مانَد

دست های ضعیف و لاغر من

در همان لحظه، چرخ نخ ریسی

ایستد، باز مانَد از رفتن

از توانایی دو دست من است

اینکه این چرخ و دوک می گردد

ص: ۱۳

چون خدای بزرگ و یکتا هست

چرخ زیبای این جهان چرخد

لحظه سبز دعا / قیصر امین پور

چشمه ها در زمزمه

رودها در شست وشو

موج ها در همهمه

جوی ها در جست وجو

باغ در حال قیام

کوه در حال رکوع

آفتاب و ماهتاب

در غروب و در طلوع

سنگ، پیشانی به خاک

ابر، سر بر آسمان

مثل گنبد خم شده

ص: ۱۴

قامت رنگین کمان

ابر در حال سفر

آسمان غرق سکوت

بر سر گل دسته ها

بال مرغان در قنوت

کاسه شبنم به دست

لاله می گیرد وضو

بیدها گرم نماز

بادها در های و هو

سرو سر خم می کند

غنچه لب وا می کند

در میان شاخه ها

باد غوغا می کند

ص: ۱۵

شاخه ها گل می کنند

لحظه سبز دعا

دست ها پل می زنند

بین دل ها و خدا

شعر خداوند / جعفر ابراهیمی (شاهد)

هر چیز این دنیای زیبا

شعر خداوند بزرگ است

شعری که هر مصراع و بیتش

مانند یک پند بزرگ است

شعر خدا را می توان خواند

در رعد و برق و برف و باران

در آسمان صاف و آبی

در آب پاک چشمه ساران

ص: ۱۶

شعر خدا را می توان خواند

در آب و خاک و باد و آتش

هنگام شب در چهره ماه

با آفتاب گرم و دلکش

شعر کتاب آفرینش

زیباترین شعر جهان است

شعری که خوش آهنگ و زیباست

شعری که موزون و روان است

آبی جهان / محسن ربانی جویباری

خنده سبز شاخه ها از تو

بارش باشکوه بارانی

طعم لبخند غنچه ها از تو

راز زیبایی بهارانی

سبزی جنگل از ترنم توست

ص: ۱۷

آبی آب را بهانه تویی

در خیال کویر تفتیده

رقص زیبای رودخانه تویی

از تو جاری است زندگی چون رود

آفتاب از وجود تو روشن

دانه با دست مهربانِ تو باز

می شود خوشه، می شود خرمن

رمز زیبایی زمینی تو

راز شادابیِ جهانی تو

زندگی با حضور تو آبی است

تا ابد آبیِ جهانی تو

راز / شاهین رهنما

چه حکمتی است در ابر

چه حکمتی است در باد

که هر دو را خداوند

برای ما فرستاد

چه راز سر به مهری است

میان کوه و دریا

که فکر کشف آنها

کلافه کرده ما را

جهان هنوز جز روز

به شب نیاز دارد

زمین هنوز در خود

هزار راز دارد

برای کشف آنها

در ابتدای راهیم

هزار سال مانده

که ما به خود بیاییم

ص: ۱۹

صبح / محمد عزیزی

با حضور آفتاب مهربان

زندگی در شهر جاری می شود

در میان تار و پود زندگی

هر کسی مشغول کاری می شود

صبح با آن دست خط عالی اش

می نویسد «بای» بسم اللّه... را

صبح یعنی زندگی آغاز شد

باز هم با عطر خوش بوی

ص: ۲۰

خدا

او که در اینجا و آنجا پیش ماست

او که یک نقشش پَرِ طاووس هاست

خالق هفت آسمان و این زمین

صاحب مرجان اقیانوس هاست

بی خدا، پیدا شده گم می شود

با خدا، گم گشته پیدا می شود

قفلِ سخت مشکلات زندگی

با کلید یاد او وا می شود

دردهای لاعلاج و بی دوا

با خدا یک باره درمان می شود

با خدا، مشکل ترینِ کارها

مثل آب خوردن آسان می شود

ص: ۲۱

صاحب امتیاز / یحیی علوی فرد

قلب های ما مجله است

سردبیر خوب آن تویی

صاحب امتیاز نشر آن

تا همیشه زمان تویی

حرف های تو صمیمی اند

دل پذیر و خوب و خواندنی

از سروده های ناب توست

این مجله خوب و ماندنی

برگ برگ این مجله را

هر که عاشقانه خوانده است

در کنار تو نشسته است

تا همیشه با تو مانده است

برگ اشتراک داده ای

ص: ۲۲

آمدم که مشترک شوم

توی صفحه نیایشش

پر ز رقص شاپرک شوم

مهربان خدای من / تقی متقی

ای خدای همیشه هستی

دلم از عشق توست نورانی

تو همانی، همان که می دانم

من همینم، همین که می دانی

هرچه دارم، به لطف تو دارم

ص: ۲۳

ای کریمی که آشنای منی

کیستم؟ بنده ضعیف توأم

کیستی؟ مهربان خدای منی

تو مرا خوانده ای به خوبی ها

با نمازی که دل نواز من است

دست خالی به سویت آمده ام

دست هایم پل نیاز من است

مست موسیقی صدای توییم

گوش هستی پر از ترانه توست

هرچه زیبایی و فریبایی

اثر طبع شاعرانه توست

مهربان تر اما به ما هستی

مهربان تر ز هر کسی با ما

می توان ساده با تو صحبت کرد

می توان لحظه لحظه گفت: خدا

ای خدا / سید سعید هاشمی

آسمان، نقره ای رنگ و زیباست

من پر از بوی گل های یاسم

می چکد از دو چشمم نم اشک

بوی شبنم گرفته لباسم

تا دوباره ستاره بچینم

از دل روشن کهکشان ها

باز هم دست های دعایم

قد کشیده است تا آسمان ها

ای خدا! مثل شاخه بلند است

دست هایم به سویت دوباره

دست های پر از خواهشم را

پر کن از چکه های ستاره

ص: ۲۵

ای خدا، آسمان دل من

ابری است و ستاره ندارد

تو کمک کن که یک بار دیگر

بر دل من ستاره ببارد

آفریدگار / جعفر ابراهیمی (شاهد)

دریدم پرده های آسمان را

شکستم شیشه عمر زمان را

پریدم با پر و بالِ خیالی

به بالاتر، به یک دنیای عالی

بریدم دل از این دنیای خاکی

نهادم پا به شهر نور و پاکی

گذشتم از کنار کهکشان ها

رسیدم تا جهان بی نشان ها

به هر جا رفتم، آثار تو دیدم

به هر سو، بانگ نامت را شنیدم

چو پایین آمدم از اوج افلاک

ص: ۲۶

نشستم باز هم بر پهنه خاک

تو را در خاک هم دیدم که هستی

تو را ای خالق دنیای هستی

خدا در رنگ و بوی گل / پروین دولت آبادی

به مادر گفتم: آخر این خدا کیست

که هم در خانه ما هست و هم نیست

تو گفتی: مهربان تر از خدا نیست

دمی از بندگان خود جدا نیست

... به من آهسته مادر گفت: فرزند

خدا را در دل خود جوی یک چند

ص: ۲۷

خدا در بوی و رنگ گل نهان است

بهار و باغ و گل از او نشان است

خدا در پاکی و نیکی است فرزند

بُوَد در روشنایی ها خداوند

یک امید، یک بهار / آتوسا صالحی

بارها تو را میان آسمان

دیده ام، بزرگ و خوب و مهربان

من همیشه با تو حرف می زنم

چون خودِ تو گفته ای: «مرا بخوان»

ابر وقتی از تو حرف می زند

بید زرد، سبز رنگ می شود

وقتی آب، شعر حفظ می کند

من دلم دوباره تنگ می شود

ص: ۲۸

باز توی دفترم برای تو

یک امید، یک بهار می کشم

روی پله های رنگ رفته مان

می نشینم، انتظار می کشم

بعد لحظه ای خیال می کنم

روبه روی من، تو ایستاده ای

گوش کرده ای به حرف های من

خواهش مرا جواب داده ای

... فکر می کنم بدون یاد تو

قلب ها سیاه و زشت می شوند

در دلم همیشه ذکر خیر توست

با تو خانه ها بهشت می شوند

ص: ۲۹

درخت / بخشی از شعر جان فِری من

ترجمه: مجید عمیق

آه، مثل درخت

بگذار به سوی تو قد بکشم

و ریشه هایم به سوی تو رشد کنند

بگذار برگ هایم تکان بخورند

با هر آهی که هوا می کشد

و شاخه هایم

با تو سرزنده و شاداب باشند

هر برگ من دعاگوی توست

و پوشیده از آتشی به رنگ سبز است

و همه از آن توست

...

من همیشه به یاد تو خواهم بود

رنگ تنهایی / فائزه آمیغی

رنگ تنهایی تو را دارد

لحظه های غروب پاییزی

ص: ۳۰

مثل باران، ترانه خود را

روی دستان خاک می ریزی

این دقایق بدون تو انگار

پیچ و خم های مبهم و سردند

چشم هایم چه قدر کم سویند

دست هایم دوباره یخ کردند

شب که با آسمان و ماه و نسیم

خلوتی پاک و بی ریا دارم

دوست دارم دل غریبم را

به دلت عاشقانه بسپارم

از میان سکوت غم بارم

غربتم را بیا نظاره بکن

باز هم این شب سیاه مرا

با حضورت پر از ستاره بکن

ص: ۳۱

بهانه / سارا رهنما

دلم که تنگ می شود

بهانه گیر و بی قرار

تو را نشانه می رود

تو ای طراوت بهار

تویی که گفته ای اگر

دلت سیاه و سنگ شد

مرا بخوان که می شود

به نام من قشنگ شد

درخت و ابر و باد را

صدا زدم به نام تو

و ماه را صدا زدم

به نام نقره فام تو

ص: ۳۲

نسیم نام تو مرا

پر از ترانه کرده است

دل بهانه گیر من

تو را بهانه کرده است

خدای باران ها / مهدی مرادی

خشك و بی ثمر بودم

ابر را نشانم داد

با دو دست بارانی

آمد و تکانم داد

من، سکوت و خاموشی

او، طراوت و خنده

من، تکیده و ناچیز

او، بزرگ و بخشنده

با اشاره های او

ص: ۳۳

من شدم زمینی سبز

لحظه لحظه پیدا شد

در تنم، جنینی سبز

برگ و بار می گیرم

از سخاوتش حالا

من، زمین سرسبزم

او، خدای باران ها

پوپک مهتاب / مطهره خادمی

دستم نرسید تا بچینم باران

یک فصل ستاره در نگاهم رویید

دستی به دلم پولک مهتاب آویخت

احساس و امید روی قلبم پاشید

انگار دلم رنگ کبوترها شد

پرواز برایم اندکی معنا شد

از قاب دریچه ها سفر کردم من

خورشید میان قلب شب پیدا شد

بارید به دست های خشکم باران

شبنم به غبار گونه هایم لغزید

تصویر نگاهم از فرشته پر شد

از یاد خدا عجیب قلبم لرزید

من خیس شدم از گل و نور و ایمان

از چهره ام آشفتگی و غم کوچید

قلبم پرِ روشنایی و پاکی شد

آن لحظه که لبخند خدا می بارید

مادر / پت اریلی

ترجمه: حنانه ظاهری

ص: ۳۵

خداوند، مادر را شگفت انگیز آفرید

مادری که هرگز پیر نمی شود

خدا به او لبخندی از آفتاب بخشید

و قلبش را

از طلای ناب ساخت

در چشمان او

تلألؤ ستارگان درخشان

و در گونه هایش

روزهای روشن را نهاد

خداوند

مادری شگفت انگیز آفرید

و این مادر عزیز را

به من داد

دفتر پروردگار / علی اصغر نصرتی

در پیش چشمانم کتابی است

با یک جهان تصویر زیبا

تصویر باغ و دشت و جنگل

ص: ۳۶

تصویر رود و کوه و دریا

در پیش چشمانم کتابی است

با صد هزاران نقش و صد رنگ

نقش گل و برگ و شکوفه

نقش درخت و چشمه و سنگ

تصویر پاک زندگانی

در واژه هایش می زند موج

هر جا که می افتد نگاهم

از خاک تا خورشید تا اوج

هر نقطه آن یک ستاره ست

هر حرف آن یک کهکشان است

هر سطر آن یک دشت و دریاست

هر صفحه اش یک آسمان است

یک جای آن نقش زمستان

یک جای آن نقش بهار است

این نقش ها نقش جهان است

این دفتر پروردگار است

قله خدا / عرفان نظر آهاری

کوله پشتی ات کجاست؟

کفشِ کوه و کیسه خواب

باد گیر و قمقمه

یک کمی غذا و آب

ص: ۳۸

راه، خاک، خستگی

دره، تنگه، چشمه، رود

قله، آرزو، امید

سنگ و صخره و صعود

بچه ها! در این سفر

کوله را سبک کنید

توشه مهم ماست

مهربانی و امید

بچه ها! خدا خودش

سرگروه ما شده

می رویم و راهمان

از زمین جدا شده

آخرین پناه گاه

روی قله خداست

راستی فرشته ها!

قله خدا کجاست؟

ص: ۳۹

...

شب زیباست / بیوک ملکی

پیش از اینها شنیده بودم من

شب به دیوی سیاه می ماند

می نشیند بر اسب تاریکی

بعد مرگ غروب می راند

ص: ۴۰

یک شب از پنجره، نگاهم را

سوی دنیای شب رها کردم

ماه تابنده را که می خندید

با نگاهی به خانه آوردم

خواستم تا برای من گوید

راز تاریکی دل شب را

خنده ای کرد و رفت از خانه

لحظه ای بعد باز شد پیدا

با خودش او برای من آورد

صد گل پرفروغ و نورانی

خانه ساکت و سیاه ما

شد ز گل های شب، چراغانی

خنده سر دادم و به خود گفتم

روز و شب هر دو خوب و یکسان است

روز اگر روشن است از خورشید

شب، ز ماه و ستاره تابان است

روز و شب با هر آنچه در آنهاست

هدیه کردگار بی همتاست

هر دو خوبند و مهربان؛ زیرا

هرچه را آفریده او، زیباست

دست خدا / جعفر ابراهیمی (شاهد)

دستی گُلِ خورشید را چید

از باغ این دنیای زیبا

گل های پاک روشنایی

ص: ۴۲

رفت از میان باغ دنیا

دستی دگر بذر ستاره

بر کشتزار آسمان ریخت

آن گاه در نزدیک آنها

دستی دگر فانوس آویخت

دست کدامین باغبانی

باغ جهان را این چنین کرد

خورشید را چید و به جایش

صدها هزاران غنچه آورد؟

فانوس شب ها را که آویخت

بر کشتزار آسمان ها

می دانم آن دست خدا بود

دست خداوند توانا

ص: ۴۳

نشانه ها / شاهین رهنما

چشمه، تند راه می رود

کوه ایستاده سربلند

ص: ۴۴

آب حرف می زند زلال

سنگ ها سکوت کرده اند

چشمه با سر و صدای خود

پای کوه گشت می زند

بعد هم قدم قدم زنان

یک سری به دشت می زند

کوه ما ولی هنوز هم

در سکوت خود نشسته است

زیر بار سنگ های سخت

غصه دار و دل شکسته است

کوه دردمند از دلش

دارد آب نشت می کند

چشمه بی خیال درد کوه

توی دشت گشت می زند

ریشه باز در آب است / مصطفی رحماندوست

ص: ۴۵

آسمان هنوز آبی است

ابر پاره ای دارد

توی آسمان هر کس

تک ستاره ای دارد

برگ، کاملاً سبز است

باز هم بهاری هست

گرچه در قفس اما

نغمه قناری هست

ظلم همچنان تلخ است

عدل باز شیرین است

دوستی پر از شادی است

قهر باز غمگین است

باز بچه ها هستند

چشم آشنایی هست

در بهار تقویمم

باز برگ هایی هست

ص: ۴۶

... باز هم خدایی هست

لحظه دعایی هست

سجده های طولانی

لطف ربّنایی هست

ریشه همچنان در آب

از بهار می گوید

من چرا نرویم چون

گل هنوز می روید

نماز باران / رابعه راد

آه باران چرا نمی باری؟

خاک تب کرد، چشمه ها خشکید

دسته داغ دار لک لک ها

ص: ۴۷

بی صدا از کنار ما کوچید

در نگاه غریب گنجشکان

شاخه ای سبز و تازه مهمان نیست

لانه ها روی شاخه پژمردند

باغ دیگر ترانه باران نیست

سینه غنچه ها ترک خورده

ابرها پس چرا نمی بارید؟

مثل آواز چشمه ها شرشر

به دل تنگ ما نمی بارید

خاک، دل تنگ بوی باران است

باد، آشفته و پریشان است

سروها رو به قبله خم شده اند

باغ غرق نماز باران است

ص: ۴۸

راز این جهان / عرفان نظرآهاری

راز راه

رفتن است

راز رودخانه

پل

راز آسمان

ستاره است

راز خاک

گل

راز اشک ها

چکیدن است

راز جوی

آب

راز بال ها

پریدن است

راز صبح

آفتاب

رازهای واقعی

ص: ۴۹

رازهای برملاست

مثل روز

روشن است

راز این جهان، خداست

فرشته / مریم سقلاطونی

گاهی آن قدر به آسمان و رود و چشمه

فکر می کنم

که می رسم به اینکه

رود می شوم

چشمه می شوم

ستاره می شوم

گاهی آن قدر خیال می کنم

که می شوم پرنده

می شوم درخت

می روم شبیه رودها میان دشت

می شوم فرشته

می روم به آسمان

می رسم به تو

به تو که لحظه تنگ می شود

دلت برای ما...

برای رودها و چشمه ها

برای باغ ها

ستاره ها

پرنده ها

صدا، صدای خدا بود / مارتین میرت تی هی

ترجمه: مصطفی رحماندوست

هنوز مزرعه ها گل داشت

و در کشتزارها - اینجا و آنجا -

دانه هایی مانده بود که پرستوها را سیر کرد

اما پرستوها کوچ کردند

پرستوها از گل های دوست داشتنی دل کندند

و به دانه های خوب و خوردن هم فکر نکردند

یکی در گوش آنها گفت:

«پرواز کنید، زمستان نزدیک است»

آن صدا

صدای خدا بود

که هوای پرستوها را داشت

و در هزاران کیلومتر آن طرف تر

ص: ۵۱

باز هم برای پرستوها دانه و گل آفریده بود

پرستوها کوچ کردند

به آنجا که زمستانی در راه نداشت

و سفره باز خدا

پرستوها را به میهمانی می خواند

هوای تازه / علی باباجانی

به شاخ و برگ هر گیاه مرده

خدا هوای زندگی دمیده

به پای هر درخت پیر و کهنه

خطی زلال از آب و گل کشیده

خدا همیشه می دهد به صحرا

هوای خیس و رویش دوباره

و می دهد به دست آسمان ها

پرنده های روشن ستاره

ص: ۵۲

خدا به کوچه ها نسیم داده

که پر شود در آن هوای تازه

خدا به بچه ها نشاط داده

شود صدایشان صدای تازه

خدا به گوش هر کسی چنین گفت

به قلب ها: که شاد و مهربان باش

به پنجره: به روشنی تو وا شو

به چشم ها: تو مثل آسمان باش

به آفتاب: بتاب بر دل خاک

به آسمان: نسیم را رها کن

به هر پرنده گفت: بال وا کن

بیا و لحظه ای مرا صدا کن

ص: ۵۳

لحظه های دعا / عباس علی سپاهی یونسی

به نام خداوند دل های آبی

خداوند این مردم آفتابی

خداوند پاکی که همتا ندارد

خدایی که اینجا و آنجا ندارد

خدایا! نگاهم بکن تا بروییم

توانم بده تا که نامت بگوییم

کمک کن که از سنگ چیزی بفهمم

و از یک دلِ تنگ چیزی بفهمم

مرا غرق در لحظه های دعا کن

مرا ای همه مهربانی صدا کن

ص: ۵۴

خدایا! مرا ساکن آسمان کن

مرا عابر کوچه کهکشان کن

چنان کن که در من دوبیتی بروید

زبانم برای درختان بگوید

مرا آشنا با غم دیگران کن

خدایا! همانی که خواهی، همان کن

دوست / باب راج

ترجمه: حنانه ظاهری

می ترسم

و می پذیرم که بزرگ ترین اشتباهم است

اما آن هنگام که کسی دوستی اش را نشان می دهد

با تمام وجود می میرم

هیچ کس دیگر را نمی خواهم

که دوستی اش را با من قسمت کند

تنها و تنها

کسی را می خواهم که

سهم من باشد

او که از هرچه بیشتر دوستم دارد

همواره همراهم است

برایش مهم نیست

درباره من چه می گویند

او مرا به سوی خود می خواند و من در او گم می شوم

در سایه سار او

در پناه او

که مهم نیست کجاست

مرا به خودم پیوند می زند

و تا همیشه، تا همیشه با من می ماند

بوی درختان سیب / پدرام پاک آیین

آسمان

پرده ای است

پرده ای آویخته از پنجره

و خدا

ص: ۵۶

پشت سر ابرها

غرق تماشای ماست

آن طرف آسمان

پنجره هایی غریب

این طرف

بوی درختان سیب

و خدا

خیره به دنیای ماست

می شود

پر می گشود

رفت به آن سوی درختان سیب

آن طرف ابرها

آن طرفِ پنجره ها جای ماست

ص: ۵۷

مثل پیچک / داوود لطف الّله

زندگانی

برگ بودن در مسیر باد نیست

امتحان ریشه هاست

ریشه ای هرگز اسیر باد نیست

زندگانی پیچک است

انتهایش می رسد پیش خدا

باید آن را سبز کرد

باید آن را آب داد

شادمان با آبپاش لحظه ها

عطر ایمان / مهدی طهوری

خوب یادم هست یک روز قشنگ

صبحدم گل های مریم باز شد

ما به استقبال گل ها آمدیم

لحظه های تازگی آغاز شد

خانه مان پر بود از گل های یاس

ص: ۵۸

مادر من روبه روشان ایستاد

گیج بودم، مادرم لبخند زد

عطر گل ها را برایم شرح داد

در تمام راهرو پیچیده بود

بوی مریم، بوی دریا، بوی ماه

بود دریا، انتهای پنجره

خواهرم می گفت: آنجا را نگاه!

پیش چشم انداز دریا، باغچه

غوطه ور در آفتاب فصل بود

مادرم غرق تماشای درخت

خواهرم با شوق، شعری می سرود

بعدها می گفت مادر آن همه

یادگار سال باران بوده اند

ماه، مریم، یاس، دریا، پنجره

میوه های عطر ایمان بوده اند

ساعت پژمردن یاس سپید

مادرم آرام و تنها می گریست

آه مادر! چشم های خیس تو

باز هم دلواپس ایمان کیست؟

چقدر باشکوه / مریم سقلاطونی

با پدر به کوه آمدم...

جمعه؛ ساعت چهار عصر

کوه ایستاده است

زیر آسمان سرش خم است

کوه

باشکوه

سر به زانوان خاکی زمین گذاشته

کوه

در سجود

کوه

در رکوع

کوه

عاشقانه با تو حرف می زند

روی قله ام...

درست ساعت شش غروب

درست زیر آسمان

درست روبه روی دشت ها، چنارها، پرنده ها

آه!

روی قله

دشت های سبز تو چه قدر دیدنی است

چه قدر باشکوه

کوه

چه قدر باشکوه

دشت

چه قدر باشکوه

رود...

ص: ۶۱

خدا یعنی... / عرفان نظر آهاری

خدا یعنی که والشمس ضحیها

خدا یعنی قسم بر آسمان ها

خدا یعنی که یک عالم ستاره

چکیده روی دست کهکشان ها

خدا یعنی که یک گل با اجازه

کنار خانه پروانه رویید

خدا یعنی برای خاطر گل

دوباره چشمه ای از سنگ جوشید

خدا یعنی پرستوها قشنگند

خدا یعنی که دریا هست آبی

ص: ۶۲

خدا یعنی برای پرسش شب

همیشه یک جواب آفتابی

خدا یعنی که ماهی ضرب در آب

خدا یعنی که جمع بال و پرواز

خدا یعنی که پایان پرستو

خدا یعنی که هر چیزی از آغاز

خدا یعنی سجود قطره بر خاک

خدا یعنی رکوع برگ در باد

خدا یعنی تشهدهای باران

همان وقتی که گل را آب می داد

خدا یعنی که والیّل اِذا یَسر

خدا یعنی که حتی مطلع الفجر

خدا یعنی لَهُ ما فی السموات

خدا یعنی خدا... یعنی...

ص: ۶۳

ستاره ها / غلام رضا بکتاش

آن طرف

در کلاس درس آسمان

چند تا ستاره میز اولند

چند تا ستاره میز آخرند

چند تا ستاره غایبند

چند تا ستاره حاضرند

این طرف

در کلاس چشم من

چند تا ستاره میز اولند

چند تا ستاره میز آخرند

چند تا ستاره غایبند

چند تا ستاره حاضرند

باز هم خدا نشسته است

و برای ما ستاره نصف کرده است

چند تا ستاره مال آسمان

چند تا ستاره مال چشم من

ص: ۶۴

بعد خلقت خدا / یحیی علوی فرد

قطعه قطعه شد زمین

بعد خلقت خدا

داده شد به هر کسی

سهم هر کسی جدا

جای جای سبز باغ

سهم هر پرنده شد

دشت خشک و بی علف

خانه خزنده شد

ص: ۶۵

بیشه سهم شیر شد

سهم جغد، روی کوه

جای قوش، آسمان

آسمان پرشکوه

روستا و شهر شد

سهم ما از این زمین

جای ما در این میان

خوب بود و بهترین

...

سهم ما که کم نبود

پس چرا کلک زدیم

بر تمام سهم ها

زود ناخنک زدیم

ص: ۶۶

شعر ناب / بابک نیک طلب

شبنم از اوست، آفتاب از اوست

آتش و باد و خاک و آب از اوست

در دل باغ و کهکشان هر شب

شاخه روشن شهاب از اوست

گریه ابر و خنده خورشید

نورباران ماهتاب از اوست

سبزی و زردی بهار و خزان

رنگ و بوی گل و گلاب از اوست

ص: ۶۷

بیم و امید و مژده دیدار

آیه و سوره و کتاب از اوست

روی دفتر اگر چه نام من است

همه شعرهای ناب از اوست

کاش... / فریدون سراج

من الان چند روز است

که هستم توی فکرت

چه عیبی دارد اینکه

کنی یک لحظه صحبت

خدای این همه حرف

خدای مهربانم

کمک کن تا دلیلِ

سکوتت را بدانم

صدای تو برایم

بهار رنگ رنگ است

برای حرف هایت

دل من تنگ تنگ است

خدایا! یک کمی هم

به فکر این دلم باش

سکوتت هم قشنگ است

خدای من ولی کاش...

ص: ۶۹

ترانه های ماه / مطهره خادمی

دلم در اوج تیرگی

هزار چشمه نور شد

تمام خاطرات سبز

به یاد تو مرور شد

تویی که دشت و باغ را

پرنده زار کرده ای

و قلب کوچک مرا

پر از بهار کرده ای

درخت ما به اذن تو

هزار رنگ می شود

هوا پر از شمیم گل

زمین قشنگ می شود

خدای مهربان من

به من کمی نگاه کن

ص: ۷۰

بیا شب مرا پر از

ترانه های ماه کن

برق خنده ستاره ها / محسن اعلاء

شب که می رسد دلم

آسمان پرستاره می شود

می وزد نسیمی آشنا و باز

ابر تیره دلم

پاره پاره می شود

ماه و عشق پاک و بی ریای من

از میان برق خنده ستاره ها

طلوع می کنند

امشب ای خدا، خدا، خدای من!

آسمانم از سرود روشنی لبالب است

من دلم بدون شک

خانه خدای خلوت شب است

ص: ۷۱

مثل شاپرک / مریم سقلاطونی

آفتاب عصر جمعه است

آفتاب داغ تیر ماه

من شبیه شاپرك

دور خانه تو چرخ می زنم

چرخ می زنم

مثل شاپرك به گِرد شاخه گلی

بوی خانه تو می برد

دل مرا به آسمان

می پرم... عاشقانه می پرم

چرخ می زنم... عاشقانه چرخ می زنم

زیر بارش فرشته ها

خیس می شود پَرم

می نشینم و سکوت می کنم

چه قدر شاپرك!

چه قدر شاپرك!

ص: ۷۲

به دیدن تو آمدند

از تمام نقطه جهان

خدای من / محمدکاظم مزینانی

تو از شکاف صخره ها

به من نگاه می کنی

و با اشاره ای مرا

گل و گیاه می کنی

ص: ۷۳

تو می وزی چه مهربان

و من درخت می شوم

تو اخم می کنی و من

چو سنگ سخت می شوم

و سروها بلند و سبز

به من سلام می کنند

و سبزه ها برای من

همه قیام می کنند

...

تو کیستی؟ پرنده ای

به روی شانه های من

همیشه با منی، تویی

خدای من، خدای من

به جست وجوی تو / ناصر کشاورز

اگر نگاه خیره ای

به دشت و باغ می کنم

ص: ۷۴

درون هرچه هست و نیست

تو را سراغ می کنم

درون این درخت ها

و سبزه ها، گیاه ها

و زردها و سرخ ها

سفیدها، سیاه ها

نگاه می کنم بر آب

و دست می دهم به او

و مثل قطره می روم

میان قلب او فرو

دلم به جست وجوی تو

به هرچه سر کشیده است

خودت بپرس از این دلم

که جز خودت چه دیده است

ص: ۷۵

تویی تمام هرچه هست

تویی تمام هرچه نیست

تمام هست و نیست ها

درون قلب من یکی است

دوست / محمود پوروهاب

همیشه کسی هست

کسی که تو را دوست دارد

و در اوج تنهایی تو

قدم می گذارد

همیشه کسی هست

کسی که بزرگ است و ساده

کسی که گل زندگی را

به هر شاخه داده

همیشه کسی هست

کسی تازه تر از نسیم و شکوفه

پر از رنگ

پر از بو

کسی آسمانی

که دریاست آیینه کوچک او

همیشه کسی هست

کسی که تو را دوست دارد

و در اوج تنهایی

قدم می گذارد

خانه خدا / مریم سقلاطونی

کجای جهان خانه دارد خدا

کجا می رود شب

کجا می رود صبح؟

گل میخک آهسته از باد پرسید:

وَ باد وزان خنده ای کرد و در گوش گل گفت:

خدا

در دل تو

دل من

دل کوه و دریا

دل دشت

خدا در دل آسمان ها

خدا در تمام جهان خانه دارد

خدا لحظه ای از من و تو

جدا نیست...

خوش به حال دلم / علی اصغر نصرتی

ای خدایی که چشمه های روان

از دل خاک از تو می جوشد

در بهاران، زمین تشنه ما

جامه سبز از تو می پوشد

ص: ۷۸

ای خداوند دشت های وسیع

ای خداوند کوه های بلند

صاحب بی رقیبِ بود و نبود

ای خداوند گریه و لبخند

از تو چشمان آب می گرید

از تو لب های باغ می خندد

غنچه تازه روی دست بهار

از تو مثل چراغ می خندد

غرش رعد از تو می گوید

جنبش برگ ها گواه تو است

مثل یک بوته در میان کویر

دل من تشنه نگاه تو است

از نگاه تو پر شکوفه شود

شاخه نازک نهال دلم

ص: ۷۹

تو که پیوسته با دلم خوبی

آفرین بر تو! خوش به حال دلم!

لبخند خداوند / طاهره اکرمی

بوسه مهتاب امشب

بر لب گل ها نشسته

خواب ناز جیرجیرک

توی تنهایی شکسته

بقچه حرف دلش را

لای گل ها باز کرده

خواب یاس و غنچه ها را

او پر از آواز کرده

قاصدک های دعایش

رو به سوی آسمان است

او تمام حرف هایش

با خدای مهربان است

ص: ۸۰

بر نگاه او خداوند

می زند لبخند زیبا

می شود لبریز از نور

جیرجیرک بین گل ها

گل و نور و صدا / تقی متقی

باز هم در باد، بید

مو پریشان کرده است

باز هم مهتاب را

باغ مهمان کرده است

اطلسی های قشنگ

پای دیوار حیاط

کف زنان کردند پهن

سفره شور و نشاط

بادها در های و هوی

ص: ۸۱

ابرها در جنب و جوش

آسمان، مهتاب پاش

بوته ها آیینه پوش

خاک، در غوغای رنگ

غرق آواز خدا

باز هستی پر شده است

از گل و نور و صدا

گل و نور و هستی / شاهین رهنما

اگر من سؤالم

جوابم تو هستی

و در آسمان ها

شهابم تو هستی

ص: ۸۲

بدون تو از من

نه نامی، نه یادی

نه بر لب، سرودی

نه تصنیف شادی

جهان بی تو هرگز

قراری ندارد

زمین بی تو اصلاً

بهاری ندارد

جهان بی تو یعنی

شبی بی ستاره

دل بی تو یعنی

دلی پاره پاره

تو دادی به آدم

گل و نور و هستی

«نبودم، تو بودی

نباشم، تو هستی»

ص: ۸۳

بی نیاز / داوود لطف اللّه

آن زمان که آفتاب

می شود غم غروب

فکر می کنم به تو

ای خدا، خدای خوب

فکر می کنم تو را

باید از نماز خواست

هر نیاز خویش را

از تو بی نیاز خواست

باز، باز می کنم

جانماز بسته را

می دهم به دست تو

دست های خسته را

ص: ۸۴

چون پرنده می شوم

با قنوت دست ها

می شوم پر از نماز

می شوم پر از دعا

صبح و ظهر و عصر و شب

می زنم تو را صدا

هدیه می کنی به من

لحظه های پاک را

پیوند / محمود پوروهاب

من چه هستم؟ برگ و شاخه

تو چه هستی؟ جان و ریشه

هرچه هستی، هرچه باشی

ص: ۸۵

دوستت دارم همیشه

تو اگر بر من نتابی

چشم هایم سو ندارد

بی تو گل انگار سنگ است

حال و رنگ و بو ندارد

تو اگر بر من نباری

وای از پژمردگی ها

سخت می گیرد دل من

می شوم تنهای تنها

با دلم پیوند داری

چون زمین با روح و ریشه

هرچه هستی، هرچه باشی

دوستت دارم همیشه

ص: ۸۶

بخش دوم: شعر کودک

نسیم دعا / محمود پوروهاب

ص: ۸۷

به نام خداوند رنگین کمان

خداوند بخشنده مهربان

خداوند زیبایی و عطر و رنگ

خداوند پروانه های قشنگ

خداوند باران و نُقل تگرگ

نفس های باد و تپش های برگ

خدایی که لبریز آرامش است

طرفدار سرسبزی و دانش است

خدایی که از بوی گل بهتر است

و از نور و باران صمیمی تر است

خدای صمیمی، خدای سلام

خدای غزل، قصه ناتمام

خدایا! به ما مهربانی بده

دلی ساده و آسمانی بده

...

ص: ۸۸

دلی مثل گل خانه دوستی

پر از عطر و پروانه دوستی

مثل آفتاب / علی باباجانی

آن پرنده ام که تو

بال داده ای مرا

تا شوم در آسمان

گرم و شادمان، رها

من دلم برای تو

تنگ می شود خدا

شاد می شوم ولی

تا که می کنم دعا

من گلم پر از دعا

دست من به سوی تو

ص: ۸۹

سبز و تازه می شوم

با نسیم بوی تو

ای خدا! به ما بده

قلب خوب و مهربان

گرم مثل آفتاب

پاک مثل آسمان

راز / داوود لطف اللّه

ابرهای زیبا

رازهایی دارند

وقتی از آن بالا

بر زمین می بارند

راز آنها این است

ریختن با امید

باز بالا رفتن

با نگاه خورشید

راز ما آدم ها

مثل راز آنهاست

ص: ۹۰

زندگی روی زمین

پر زدن سوی خداست

پاک مثل آب / سید سعید هاشمی

سحر شد دوباره پدر

برای نماز ایستاد

سبک بال پرواز کرد

و با ابرها دست داد

سحر شد لبان پدر

معطر به هر آیه شد

در آن اوج ها با خدا

پدر باز همسایه شد

سوی آسمان دست برد

ص: ۹۱

پر از التماس و نیاز

من و مادرم را کمی

دعا کرد بعد از نماز

تمام دلش را پدر

برای خدا هدیه کرد

خدا را قسم داد و باز

دعا خواند و هی گریه کرد

«مدد کن که دل های ما

شود پاک مانند آب

خدایا! کمک کن شود

دعاهای ما مستجاب»

به رنگ یاس / نوشین نوری

دو دستم خشک و خالی

ص: ۹۲

شبیه خاک صحرا

نگاهم سرد و تاریک

دلم تنهای تنها

دو چشمم را که بستم

فقط دیدم سیاهی

ندیدم توی قلبم

نه خورشیدی، نه ماهی

ولی یک شب قناری

از او در گوش من خواند

از او که نام و یادش

دلم را زنده گرداند

دلم را صبح فردا

به رنگ یاس کردم

خدا را آن زمان بود

که من احساس کردم

ص: ۹۳

ستارگان / اسدالله شعبانی

در آسمان بی کران

ستارگان نشسته اند

چه خوشه خوشه اند

چه دسته دسته اند

به باغ آسمان رها

چو غنچه ها رمیده اند

چه نقش های گونه گون

بر آسمان کشیده اند

کدام دست باهنر

کشیده این ستارگان

کشیده است و می کشد

ستارگان بر آسمان

چو باغ آسمان ما

ص: ۹۴

پر از جوانه می شود

دلم ز نغمه های شب

پر از ترانه می شود

نشسته ام به یاد تو

تو ای خدای مهربان

چه خوب آفریده ای

بر آسمان ستارگان

خدای ستاره ها / علی موسوی گرمارودی

ای خدای ستاره های قشنگ

ای خدای جهان رنگارنگ

ای که ناهید را تو آوردی

ماه و خورشید را تو آوردی

این همه کوه و تپه و دریا

این درختان پر گل و زیبا

بال زیبا برای پروانه

از برای پرندگان لانه

شادی و بازی و توانایی

چشم ما را برای بینایی

برف و باران و گرمی و سردی

همه را ای خدا تو آوردی

آنچه را از تو خواستم، دادی

دل ما را تو پر کن از شادی

مانند پروانه / افسانه شعبان نژاد

من آرزو دارم که روزی

مثل پدر قرآن بخوانم

در گوشه ای بنشینم آرام

از قصه های آن بخوانم

من خوب می دانم که قرآن

از هدیه های آسمان است

هر حرف زیبایی که دارد

حرف خدای مهربان است

قرآن برایم مثل باغی است

باغی پر از گل های خوش بو

باید همیشه دوست باشم

ص: ۹۶

مانند یک پروانه با او

هدیه خوب خدا / مصطفی رحماندوست

من خواهری دارم که مثل گل قشنگ است

مثل عروسک، کوچک و خوش آب و رنگ است

وقتی به خانه می رسم، پَر می کشد پَر

تا خانه آغوش من، مثل کبوتر

می بوسمش، می بوسد او من را، نه یک بار

ص: ۹۷

ده بار، نه... صد بار، نه! بسیار بسیار

شیرین زبانی های او دل می برد، دل

ریز است، اما تیز و شیطان، مثل فلفل

او بلبل آوازه خوان خانه ماست

لبخند او شیرین ترین لبخند دنیاست

من خواهرم را مثل گل ها دوست دارم

این هدیه خوب خدا را دوست دارم

رازهای سربسته / قیصر امین پور

یک جوانه کوچک

زیر خاک می خندید

در دل زمین، رازی

ص: ۹۸

مثل دود می پیچید

در دل زمین، غنچه

مثل راز، پنهان بود

رازهای سربسته

در دلش فراوان بود

باد، باد بازیگوش

مشت غنچه را وا کرد

راز خاک را در باغ

بوته بوته افشا کرد

کاشکی ورق می زد

باد، دفتر گل را

کاشکی کسی می خواند

راز چشم بلبل را

کاشکی کنار گل

چند لحظه می ماندیم

این کتاب زیبا را

صفحه صفحه می خواندیم

گل دست ها / محمود پوروهاب

تو آواز باران

تو احساس دانه

تو را دید باید

کمی شاعرانه

تو چون آسمان

در این رود، جاری

تو را می سراید

نسیم و قناری

ص: ۱۰۰

تو را می توان چون

گل و سبزه بو کرد

چه راحت چه ساده

به سوی تو رو کرد

ببین دست هامان

همان شاخه هستند

دعاهای مان گل

گل روی دستند

ببین این همه گل

برایت شکفته

بهار این قدر گل

ندیده، نگفته

خدایا! تو یک شب

به ما نیز رو کن

گل دست ما را

ص: ۱۰۱

بچین، خوب بو کن

رازهای زندگی / جعفر ابراهیمی (شاهد)

در ابرهای خیس و بارانی

صد حرف و صد آهنگ و آواز است

در شرشر آن ناودان پیر

صد قصه و صد شعر و صد راز است

آوازهای بی شماری هست

در چک چک موسیقی باران

می دانی آیا رازهایی هست

در قامت سبز سپیداران

در جیک جیک گرم گنجشکان

ص: ۱۰۲

حتماً صدای دیگری هم هست

در اوج پرواز کبوترها

هم شادی و هم شور و هم غم هست

در سنگ ها هم حرف هایی هست

باید نشست و گوش کرد و دید

باید گذشت از ظاهر هر سنگ

و حرف او را از دلش نوشید

در چشمه و در کوه و در دره

در آسمان و در زمین و دشت

باید به دنبال پیامی بود

باید به دنبال صدایی گشت

حتماً شهاب آسمانی هم

در سینه خود حرف ها دارد

باید شنید آوازهایش را

ص: ۱۰۳

شاید پیامی از خدا دارد

چشمان خود را بعد از این، دیگر

یک طور دیگر بر جهان وا کن

بهتر ببین و خوب تر بشنو

خود را در آب و خاک پیدا کن

مناجات / مصطفی رحماندوست

ای خدا! ای خدای پاک و بزرگ

ای خدا! ای خدای بی همتا

ای خداوند آسمان و زمین

ای خداوند دره و دریا

از تو دارد توان جنبیدن

پر و بال پرندگان قشنگ

ص: ۱۰۴

مرغ و مرغابی و کبوترها

همه جا گونه گونه رنگارنگ

جسم من، قلب و جان و هستی من

اثری روشن از خدایی توست

زین جهت سعی و کوششم شب و روز

همه در راه آشنایی توست

من فقط بنده و مطیع توأَم

ای خداوند قادر و دانا

از ره لطف و مهربانی خود

تو به من راه راستی بنما

قبله آبی / ملیحه مهرپرور

ص: ۱۰۵

تو، سرآغاز نوری

تو، سرانجام دنیا

دانش دانه در خاک

رویش سبز گل ها

آبی آسمان ها

از نگاهت چکیده

دست های تو گل را

توی گلدان کشیده

لهجه خوب بلبل

روح سبز بهاری

اشک شیرین انگور

خون سرخ اناری

ای شروع اقاقی

ای سرآغاز باران

قبله آبی آب

آفریننده نان

ص: ۱۰۶

من نباشم، تو هستی

من نبودم، تو بودی

خواستی تا که باشم

بودنم را سرودی

ای سلام دوباره

ای صدای همیشه

اول و آخرینی

ای خدای همیشه

ص: ۱۰۷

به نام خدا / مجید ملامحمدی

به نام خدا غنچه ای باز شد

نگاه قشنگش پر از راز شد

اقاقی به او تکه ای سایه داد

نوک بلبلی غرق آواز شد

دو بال طلاییّ زنبورها

پر از موج موسیقی و ساز شد

به رقص آمد از عطر او شاپرک

خیالش پر از شوق پرواز شد

به نام خدا، غنچه لبخند زد

و با شبنمی صورتش باز شد

ص: ۱۰۸

پر از آفتاب / ناصر کشاورز

به نام خدای بزرگ

که پروانه را آفرید

به روی دو تا بال او

خط و خال زیبا کشید

به نام خدایی که او

به خورشید گفته بتاب

گل و سبزه را ناز کن

زمین را پر از آفتاب

ص: ۱۰۹

خدایی که با دست او

لب غنچه ها باز شد

نوک زرد بلبل از او

پر از شعر و آواز شد

خدایی که پرواز را

به گنجشک آموخته

لباسی هم از جنس پر

برای تنش دوخته

خدایی که با یاد او

دلم می شود مهربان

خدایی که در هر کجاست

زمین، توی دل، آسمان

هزاران گل / فریدون سراج

به گنجشک و قناری

ص: ۱۱۰

سرودن یاد دادی

و موی شاخه ها را

به دست باد دادی

به گل گفتی بخندد

و به چشمه بجوشد

و دنیا در بهاران

لباس نو بپوشد

تو از لبخند گل ها

به یاد من می آیی

ولی من دوست دارم

بدانم تو کجایی

دلم می خواهد امروز

تو را حتماً ببینم

و از باغ نگاهت

هزاران گل بچینم

ص: ۱۱۱

تا هر کجا که رفتم / علی رضا آقابالایی

تا هر کجا که رفتم

دیدم تو را در آنجا

در کوه و دشت و دریا

در باغ های زیبا

تا هر کجا که رفتم

تا هر کجا رسیدم

از هر گل قشنگی

نام تو را شنیدم

تا هر کجا که رفتم

ص: ۱۱۲

دیدم که دست خورشید

از عشق تو به دنیا

پاشیده نور امید

تا هر کجا که رفتم

دیدم نشانی از تو

هر چیز این جهان داشت

راز نهانی از تو

تا هر کجا که رفتم

دیدم تو را خدایا

پس هرچه هست، از توست

آه ای خدای یکتا

ص: ۱۱۳

او خدای مهربان است / محمدرضا میرزایی

خسته ام از دست مادر

خسته ام از دست بابا

توی این خانه کسی نیست

بشنود حرف دلم را

مادر و بابا همیشه

صبح تا شب فکر کارند

مثل اینکه توی خانه

هیچ فرزندی ندارند

خسته هستم چون که اصلاً

هیچ کس در فکر من نیست

ص: ۱۱۴

هیچ فرقی هم ندارد

پیش آنها صفر یا بیست

گرچه تنها و غریبم

گرچه قلب من شکسته

یک نفر اما همیشه

توی قلب من نشسته

یک نفر که دوست دارد

بشنود حرف دلم را

او خدای مهربان است

می کند حل، مشکلم را

ص: ۱۱۵

پروانه ها / داوود لطف الله

ببین پروانه ها را

که بالی شاد دارند

شبیه باغ هستند

پر از نقش و نگارند

چکیده رنگ هایی

به روی بال آنها

کشیده دست هایی

بر آنها خال زیبا

رفیق غنچه و گل

ص: ۱۱۶

همین پروانه هایند

خدا زیباست، آنها

همه شکل خدایند

نشانه های پاکی / علی اصغر نصرتی

ای درختان تناور

من شما را دوست دارم

مثل شالی زار تشنه

رودها را دوست دارم

مثل گل های بهاری

دوستم با ابر و باران

دوست دارم دشت ها را

مثل آب چشمه ساران

چون پرستوهای وحشی

ص: ۱۱۷

آسمان را دوست دارم

در شب تاریک و خلوت

اختران را دوست دارم

ای خداوند توانا!

که جهان را آفریدی

رودها را، دشت ها را

آسمان را آفریدی

ص: ۱۱۸

امید بچه ها / حمید هنرجو

خدا، خدای مهربان

خدای خوب و آشنا

خدای ماهتاب و شب

خدای این ستاره ها

کسی که بال می دهد

به این پرنده ها تویی

کسی که باز می کند

زبان جوجه را تویی

کسی که می کند کمک

به بچه ها خدا تویی

خدای خوب و مهربان

امید بچه ها تویی

ص: ۱۱۹

کجا هستی / رابعه راد

خداوندا تو دادی

به من مامان و بابا

و من هم دوست دارم

تو را مانند آنها

تو را من دوست دارم

خودت می دانی حتماً

ولی ای کاش می شد

که می دیدم تو را من

همیشه هدیه هایی

برایت می خریدم

ص: ۱۲۰

و با شادی بسیار

به سویت می دویدم

نمی بینم تو را من

کجا هستی خدایا

برایت می فرستم

دعاهای خودم را

ص: ۱۲۱

خدای مهربان / سید سعید هاشمی

خدای مهربانم

خدای چشمه و سنگ

خدای شادی و غم

خدای آرزوها

خدای هر دل تنگ

همیشه نام خوبت

جواب هر سؤالی است

نگاه کن خدایا

دلم شبیه باغی است

که از شکوفه خالی است

دو دست من بلند است

ص: ۱۲۲

به سوی تو دوباره

خدای من کمک کن

شود دل من امشب

پر از گل و ستاره

سفره شام / مصطفی رحماندوست

شش دانه قاشق

شش دانه بشقاب

نان و نمکدان

یک کاسه آب

دیگی پر از آش

یک شام ساده

در دور سفره

یک خانواده

با مهربانی

با هم نشستند

ص: ۱۲۳

در سینه، شادی

بر چهره، لبخند

گفتند: اول

نام خدا را

خوردند با هم

نان و غذا را

یک سفره خوب

یک شام دلخواه

بعد از غذا هم

الحمدللّه

مهربان تر از همه / افسانه شعبان نژاد

مهربان تر از مادر

مهربان تر از بابا

مهربان تر از آبی

با تمام ماهی ها

ص: ۱۲۴

مهربان تر از گل ها

با دو بال پروانه

مهربان تر از باران

با درخت و با دانه

مهربان تر از خورشید

با گل و زمینی تو

تو خدا، خدا هستی

مهربان ترینی تو

سکه ها / اسداللّه شعبانی

دست چپ

دست راست

دست کیست؟

دست ماست

در یکی

آفتاب

در یکی

ماهتاب

ص: ۱۲۵

این یکی

از طلاست

سکه ای

پربهاست

آن یکی

نقره ای است

سکه ها

مال کیست؟

سکه ها

هر دو تا

هدیه ای است

از خدا

ص: ۱۲۶

در خنده های گرم خورشید

در گریه های سرد باران

در دشت ها و سبزه زاران

در رودها و کوهساران

در صبح های روشن از نور

در آسمان پرستاره

در هر طلوع و هر غروبی

در ابرهای پاره پاره

ص: ۱۲۷

در گوشه هر باغ و گلشن

در بوسه پروانه بر گل

در برگ های سبز و زیبا

در چهچه پرشور بلبل

در هر کجا می بینمش من

در هرچه پاک و خوب و زیباست

این مهربان جاودانی

پروردگار خوب و یکتاست

ای گل چه قشنگی / ناصر علی اکبرسلطان

سنجاقک زیبا

پر زد لب جویی

تا باز بشوید

دست و سر و رویی

ص: ۱۲۸

چشمش به گل افتاد

گل وا شد و خندید

سنجاقک خوش حال

بالی زد و رقصید

با خنده به او گفت:

«ای گل چه قشنگی!

به به که چه بویی!

به به که چه رنگی!»

اما گل زیبا

این رنگ تو از چیست

این عطر دل انگیز

در جان تو از کیست؟

گل گفت: «تو را کی

این صورت و جان داد

ای دوست به ما هم

این جلوه همان داد»

ص: ۱۲۹

اسامی شاعران

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹